

با اعتماد

گروه آموزشی

آلم

پدیم می‌کنند

WWW.G-ALM.IR

موضوعات سایت

دانلود انواع نمونه سوالات امتحانی از مقطع راهنمایی تا سال چهارم دبیرستان برای تمامی رشته های تحصیلی ، جزوات آموزشی ، آزمون های سراسری و آزاد داخل و خارج از کشور تمامی رشته ها ، آزمون های آزمایشی سنجش، گزینہ ۲، قلمچی و... ، المپیاد های کشوری ، نقد و بررسی آزمون های سراسری و آزمایشی سنجش و سایر موارد آموزشی دیگر.

درس اول

پرده ی ناموس کسی را دریدن: کنایه از بی آبرو و رسوا نمودن **پریشان روزگار:** کنایه از بیچاره و بدبخت

نظر نکند: کنایه از بی توجهی **سر به جیب مراقبت فرو بردن:** کنایه از در حالت تفکر عارفانه

در بحر مکاشفت مستغرق شدن: کنایه از کشف حقایق و پی بردن به آن **طفل راه بودن:** کنایه از ضعف و ناتوانی

دامن از دست رفتن: کنایه از بی اختیار و از خود بی خود شدن **خاک پا بودن:** کنایه از پست و بی ارزش بودن

ای از بر سدره شاهرهات /وی قبه ی عرش تکیه گاهت: هر دو مصراع کنایه از والامقامی

طاق نهم از گوشه ی کلاه شکستن: کنایه از مقام و مرتبه ی بلند **در رکاب کسی دویدن:** کنایه از پیروی کردن

جبریل، مقیم آستان /افلاک، حریم بارگاهت: هر دو مصراع کنایه از والا مقام بودن پیامبر

درس دوم

دل پر از باد بودن: کنایه از غمگینی **لب پر از پند بودن:** کنایه از نصیحت و پند دادن **خون ریختن:** کنایه از کشتن

تاج بر سر نهادن: کنایه از به دست گرفتن قدرت و حکومت **به کار نیاید:** کنایه از لازم نبودن و فایده نداشتن

فریاد رس: کنایه از کمک کننده **از پای در آمدن:** کنایه از کشته شدن و نابودی **سر پیچاندن:** کنایه از منصرف شدن

در مسالمت و ملایمت در آمدن: کنایه از آشتی کردن **پای همی گور جست:** کنایه از اینکه داشتی میمردی

خرد را با دل اندر مفاک نکن: کنایه از نبود کردن عقل و احساس **چشم پوشیدن:** کنایه از نادیده گرفتن

کمان را به زه کردن: کنایه از آماده کردن کمان **جنگ و مردی فروختن:** کنایه از دلاوری و جنگاوری را به رخ کشیدن

جهان سیه شدن: کنایه از کور شدن **دانش و فرهی از او دور شدن:** کنایه از مردن

درس سوم

ما سرمون از پشت هم چشم داره: کنایه از دقت فراوان سردی: کنایه از بی اعتنائی دست بوسیدن: کنایه از قدردانی

پیر و جوان طفلین: کنایه از کم عقلی از خود راضی بودن: کنایه از مغرور بودن سر عقل آمدن: کنایه از فهمیدن

بچه های شیرین: کنایه از بچه های دوست داشتنی هفت خط بودن: کنایه از نهایت نیرنگ بازی

کوتاه آمدن: کنایه از دست برد داشتن خراب کردن آشیان: کنایه از نابودی و ویرانی سر به باد دادن: کنایه از کشتن

دل سنگ بودن: کنایه از بی رحمی از دهن افتادن: کنایه از سرد و بی مزه شدن غذا به نیش کشیدن: کنایه از خوردن

باب دندون: کنایه از مطابق میل بودن گوشت بشه به تنون: کنایه از گوارایتان باشد گردن گذاشتن: کنایه از پذیرفتن

تو سر چهارتا شاه رو خوردی: کنایه از موجب قتل و کشتن کسی شدن خوشمزه بودن: کنایه از دلنشین بودن

خوابی برایش دیدم: کنایه از نقشه کشیدن سر رشته ی امور از دستمون رفت: کنایه از دست دادن تمرکز

آتش به جان زدن کنایه: کنایه از باعث گرفتاری خود شدن کوتاهی کردن: کنایه از سستی ورزیدن

نشانه یحسب و تبعید را در سینه دارم: کنایه از زندانی و تبعید شدن گره گوری: کنایه از افراد بدبخت و بیچاره

نادیده گرفتن: کنایه از بی اعتنائی گردن آمو میشکونه: کنایه از کشتن و نابودی

بالا کشیدن: کنایه از تصاحب کردن به زور

درس چهارم

خاک بر سر شدن: کنایه از بدبخت شدن چه خاکی بر سرم بریزم: کنایه از چه کاری باید انجام بدهم

دست به کار شدن: کنایه از شروع به کار کردن جوش در پیاد: کنایه از مردن دست وردار: کنایه از منصرف شو

دماغت چاق: کنایه از شادابی و سرحال بودن دست گذاشت به نعره: کنایه از شروع به نعره کشیدن کرد

باید عقلامو نو بریزیم رو هم: کنایه از هم فکری و مشورت همه چی روبه راس: کنایه از آماده و مهیا و مرتب بودن

بریم سر وقتش: کنایه از به سراغ کسی رفتن

درس پنجم

کاری به کار کسی نداشتن: کنایه از بی توجهی **توی چشم بودن:** کنایه از مورد توجه بودن

پای شدن: کنایه از پی گیر بودن **چنگی به دل نمی زد:** کنایه از جذاب نبودن **محل نگذاشتن:** کنایه از بی توجهی

وقتی قد میل زورخانه شدی: کنایه از اینکه وقتی بزرگ شدی **حوصله سر رفتن:** کنایه از تمام شدن صبر

به دادم رسید: کنایه از کمک و یاری رساند **عزا گرفتن:** کنایه از غم و ناراحتی **هیچی سرت نمیشه:** کنایه از اینکه نمفهمی

توی نخ کسی یا چیزی رفتن: کنایه از توجه عمیق **کش رفتن:** کنایه از دزدیدن **حرام زاده:** کنایه از حيله گر

هوا آفتابی و بچه ها سرشان گرم بود: کنایه از اینکه مشغول بودند **خط و نشون کشیدن:** کنایه از تهدید کردن

مدیر پدرمونو در می آره: کنایه از تنبیه و شکنجه **آماده بودن بساط چیزی:** کنایه از فراهم بودن چیزی

درس ششم

دست به شراب کردند: کنایه از نوشیدن شراب **از آن جهان آمده:** کنایه از اینکه از مرگ نجات یافته

قلم در نهادن: کنایه از شروع به نوشتن کردن

درس هفتم

دل چسب: کنایه از جذاب و گیرا **از دست نهادن:** کنایه از رها کردن **دل سوزی:** کنایه از اینکه رحم و شفقت نداشت

دید و چشید: کنایه از اینکه مجازات شد **چشم نهادن:** منتظر فرصت بودن **پیش چشم آوردن:** کنایه از مشاهده کردن

شکسته دل: کنایه از غمگین و ناامید **روزه به دهن:** کنایه از گرسنه **دلش پیچید:** کنایه از ناراحت و غمگین شد

از جای بشد: کنایه از عصبانی شدن **به قلم آمدن:** کنایه از نوشته شدن **باریک بین:** کنایه از دقیق و نکته سنج

پیش چشم آوردن: کنایه از نشان دادن و به تصویر کشیدن **عنان قلم را در اختیار داشتن:** کنایه از مسلط بودن در نوشتن

به گردش قلم در آوردن: کنایه از نوشتن **حق مطلب را ادا کردن:** کنایه از اینکه از عهده ی بیان مطلب برآمدن

امیر از آن جهان آمده: کنایه از اینکه از مرگ نجات یافته **دل بستن:** کنایه از علاقه مند شدن

کتاب خوانده: کنایه از با سواد **خفتگان:** کنایه از غافلان و بی خبران **از آب در آمده:** کنایه از کامل بودن

دست به دست رفتن: کنایه از ناپایداری

درس هشتم

سکوت بر همه جا حکم فرما بود: کنایه از ساکت بودن همه جا شب همه جا دامن گسترده بود: کنایه از فراگیر شدن

برده ی شب را می درید: کنایه از همه جا را روشن می کرد دامن کشان گذاشتن: کنایه از با ناز و آهستگی رفتن

گرم گفت و گو بودن: کنایه از مشغول بودن بذر محبت و عشق پاشیدن: کنایه از عشق ورزیدن

صفا و درستی، محبت و برادریو عشق و دوستی موج میزد: کنایه از شدت صفا و محبت و عشق و دوستی و..

سرسختانه: کنایه از استحکام و شدت صدای گرم: کنایه از دل نشین بودن سراپاگوش بودن: کنایه از توجه کامل

زنگ غم و اندوه: کنایه از برطرف کردن غم و غصه نهال چیزی را بنشانند: کنایه از ایجاد کردن و ساختن

پر آبله: کنایه از سختی کشیده همه را به سوی خود می کشید: کنایه از جذابیت و دل ربایی

دل زنده: کنایه از شاداب و امیدوار دوش به دوش: کنایه از همراه بودن آتش باریدن: کنایه از گرمای شدید

چهره ها درهم بود: کنایه از ناراحت بودن دهان ستمگر را در هم می کوبد: کنایه از نابود کردن ستمگر

در خاک و خون تپیدن: کنایه از شهید شدن بازو گشودن: کنایه از استقبال پیگیر بودن: کنایه از پافشاری در کار

مرگ بازو گشوده بود: کنایه از در آستانه ی مرگ قرار گرفتن کار خود را کرد: کنایه از اینکه اثر خود را گذاشت

از پا در آمدن: کنایه از کشته شدن در خون خویش غوطه زد: کنایه از شهید شد دل بستن: کنایه از تصمیم گرفتن

برگ سفر بر باره بستن: کنایه از آماده شدن برای سفر عبور از سد: کنایه از غلبه کردن بر سختی ها و مشکلات

بانگ رحیل به گوش آمدن: کنایه از رسیدن زمان حرکت بانگ از جرس برخاستن: کنایه از آغاز سفر و حرکت

دریا دل: کنایه از شجاع پا در رکاب گذاشتن: کنایه از آماده ی هجوم بودن نیل اندر میان بودن: کنایه از وجود موانع

آهنگ جان کسی کردن: کنایه از قصد کشتن دریایی از خون: کنایه از کُشته ی فراوان جان سپر کردن: کنایه از مقاومت

باریدن تیغ: کنایه از دشواری بسیار در راه مبارزه کُشت ما را: کنایه از عذاب فراوان شکست پشت مارا: کنایه از غم فراوان

گرد را به مژگان رفتن: کنایه از نهایت شوق برای انجام دادن کاری **به سینه تا جایی رفتن:** کنایه از شوق فراوان

عَلَم بر دوش گرفتن: کنایه از آماده شدن برای جنگ و نبرد **همپا بودن:** کنایه از همراهی

برگ سفر ساختن: کنایه از آماده شدن برای سفر

درس نهم

رشته ی فکرم را پاره کرد: کنایه از حواس پرتی **به آخر خط رسیدن:** کنایه از روبه نابودی

از پای در آوردن: کنایه از کشتن **جا خوردن:** کنایه از تعجب فراوان **پاهایم جان ندارند:** کنایه از نیرو نداشتن پاها

دست کمی از من نداشتند: کنایه از اینکه همچون من بودند **غرق بوسه کردند:** کنایه از اینکه بسیار بوسیدند

دو مرغ رها سخن دو چشمان تو را ترک کرد: کنایه از نابینا شدن **بال به بال:** کنایه از همراهی

دو صف از یاکریم از لب دیوار دلت پر کشید: کنایه از نابینا شدن **خار و خس بودن چیزی:** کنایه از بی ارزش بودن

گریستن ابر: کنایه از بارش باران **شراب فرقت چشیدن:** کنایه از اینکه جدایی و دوری (از یار) را چشیدن

محمل بر شتر بستن: کنایه از آماده شدن برای سفر **جان به طاقت آمدن:** کنایه از تمام شدن صبر و طاقت

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت: کنایه از اینکه ما را غمگین کردند **مهر بر دل نشستن:** کنایه از عاشق شدن

درس دهم

دقایق عمر به سوی فرجام عمر می شتابند: کنایه از گذر شتابان عمر **به سوی بلوغ می خزد:** کنایه از بالغ شد

تاج بر سر نهادن: جوان شدن **بر ابروان زیبا شیار در می افکند:** کنایه از پیری **در کام کشیدن:** کنایه از نابود کردن

از گزند داسِ دروگر وقت هیچ روینده را ز نهار نیست: کنایه از اینکه زمان همه چیز را نابود میسازد

چشم از جهان فرو بستن: کنایه از مردن **تیره روزی:** کنایه از بیچارگی **موبه مو اجرا نمودن:** کنایه از بسیار دقیق بودن

باریک میان: کنایه از لاغر

درس یازدهم

سایه هاشان پیش پایشان می افتد: کنایه از گمراه شدن چشم به راه: کنایه از منتظر بودن

قارون زمان بود: کنایه از بسیار پولدار و ثروتمند بود دست یازیدن: کنایه از اقدام کردن

حلق خود را به سر پنجه ی گرسنگی فشردن: کنایه از تحمل گرسنگی بسیار

جان به خزانه ی مالک دوزخ سپردن: کنایه از مردن و به جهنم رفتن

درس دوازدهم

تلخ بودن چیزی: کنایه از آزاردهنده بودن شیرین بودن چیزی: کنایه از دل چسب بودن

بی خورد و بی خواب بودن: کنایه از سختی کشیدن به روز و شب: کنایه از همیشه و پیوسته

تا ماه و خورشید طلوع کند: کنایه از تا آخر زمان مانند سرو و بوستان بودن: کنایه از تازه و سرسبز بودن

هر روزش بهار است: کنایه از اینکه همیشه تازه است مانند گلزار خزانی بودن: کنایه از نا مهربانی و پژمردگی

همچون هوای ابر و باران بودن: کنایه از تازگی و نشاط بخشیدن جان بریدن: کنایه از مردن و مرگ

صبر را از دل راندن: کنایه از بی قرار بودن آب بر آتش زدن: کنایه از خاموش کردن آتش سر به مهر: کنایه از سربسته

بسته قبا: کنایه از آماده گره زدن: کنایه از وابسته کردن گره گشودن: کنایه از رهانیدن

درس سیزدهم

دفتر باز کردن: کنایه از شرح دادن مُشتی: کنایه از مقدار کمی پای کوبان: کنایه از شاد بودن

خویش را گم کرد: کنایه از اینکه از خود بی خود شد **همرنگ شدن با کسی:** کنایه از یکی شدن

در کار بودن: کنایه از باتجربه بودن **بی خبر و بی اثر شدن:** کنایه از فانی شدن

بی خبر از جسم و جان: کنایه از فانی شدن **خاک بر سر شدن:** کنایه از بدبخت شدن **تازه شدن:** کنایه از شاداب شدن

حلقه ی در شدن: کنایه از متوسّل شدن **حقّه ی زر بردن:** کنایه از دست یافتن به گنج **تلخ بودن:** کنایه از ناگوار بودن

در به روی کسی باز کردن: کنایه از اجابت کردن کسی **روی سرخ شدن:** کنایه از مفقّیت و شادابی و نشاط

جگر سوزه بودن: کنایه از رنج آور بودن **جگر سازه بودن:** کنایه از تکامل بخشی و هستی بخشی

دین و دل باختن: کنایه از عاشق شدن **خانه ی دل را عمارت کرد:** کنایه از شاد نمودن کسی با لطف و محبّت

سیه گلیمان: کنایه از افراد بدبخت و تیره روز **آب و گل مرا چنین سرشته اند:** کنایه از خلقت و آفرینش

درس چهاردهم

سر خویش گرفت: کنایه از راه خود را پیش گرفتند **دل از ما برنگیرد:** کنایه از اینکه رهایمان نمی کند

گرم و سرد روزگار دیده: کنایه از باتجربه بودن **زه آب دیدگان بگشاد:** کنایه از اشک ریختن

خیر و شرّ احوال مشاهده کرده: کنایه از بد و خوب روزگار را تجربه کرده **پر و بال آراستن:** کنایه از پرواز کردن

بر رخسار، جوی ها براند: کنایه از اشک ریختن شدید **همه ی جهان زیر پای ماست:** کنایه از احاطه و تسلّط داشتن

منی کرد: کنایه از غرور ورزیدن=مَن مَن کردن **جگردوز:** کنایه از نابودکننده

درس پانزدهم

دست اندر کارند: کنایه از دخالت داشتن **اشک شوق می بارد:** کنایه از بارش باران **فریاد می کشد:** کنایه از غُرّش آسمان

چهره به خون رنگین کردن: کنایه از کشتن و نابودی **شیرازه بستن:** کنایه از استوار و محکم کردن

رخت از جایی به جایی کشیدن: کنایه از نقل مکان کردن **گرفتار شدن دل:** کنایه از عاشق شدن

به شاگردی رفتن: کنایه از پیروی و تقلید **پای کشیدن از کاری:** کنایه از ترک کردن **در پی کسی رفتن:** کنایه از پیروی

قدم بر قدم کسی کشیدن: کنایه از تقلید و پیروی **از قلم کسی رقم کشیدن:** کنایه از تقلید و پیروی

خامی: کنایه از بی تجربگی **سوخته:** کنایه از آسیب دیدن و ضرر

درس شانزدهم

همدلی: کنایه از دوستی خالصانه **شبگیر غم بود:** کنایه از اینکه همواره دچار غم و اندوه بودیم

شیخون بلا بود: کنایه از اینکه گرفتار بلا بودیم **بوی قیامت می شنیدند:** کنایه از در معرض مرگ قرار گرفتن

با روح پیمان بستن: کنایه از الهی بودن **به رنگ روح بودن:** کنایه از رهبر و نجات بخش بودن

در طوفان نشستن: کنایه از در معرض مشکلات قرار گرفتن **دشنه بستن:** کنایه از آمادگی برای کشتن

قامت بستن: کنایه از شروع کردن به کاری **طلوع کردن آفتاب:** کنایه از ظهور امام زمان

پلک پریدن: کنایه از بی قراری و بی تابی **صاف شدن هوای بارانی:** کنایه از پایان انتظار

لنگر گرفتن: کنایه از ایستادن

درس هفدهم

ابری بودن دل: کنایه از غمگینی **کسی که وسعت او در جهان نمی گنجد:** کنایه از شکوه و عظمت

به خانه ی دل کسی آمدن: کنایه از در قلب کسی جای گرفتن یا عاشق کردن کسی

دلی به وسعت جغرافیای انسانی: کنایه از با گذشت بودن **مثل صاعقه بود:** کنایه از حضور کوتاه ولی تابناک

مثل عبور طوفانی بود: کنایه از بیدادگری **سنگین بودن لحظه ها:** کنایه از کند گذشتن زمان

دل تنگ بودن: کنایه از غمگین بودن **بی رنگ بودن:** کنایه از صاف و پاک بودن **دل شکستن:** کنایه از رنجاندن و آزار دادن

یک رنگی: کنایه از صداقت و صمیمیت **به غلط افتادن:** کنایه از مغرور شدن و به اشتباه افتادن

درس هجدهم

شعله گرفتن: کنایه از آگاه و دانا شدن **بدنش آب میشد:** کنایه از لاغر شدن **در بند خودش نیست:** کنایه از بی توجهی به خود

نقش بستن آه مظلومان و ناله ی دختران: کنایه از ظلم و ستم حاکم بر فضای مکه **زبان باز کن:** کنایه از صحبت کردن

درس نوزدهم

دلی از عزا در آوردن: کنایه از بهره فراوان بردن از چیزی **قند در دل آب شدن:** کنایه از شادی فراوان

مزه ی چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از به خاطر داشتن خاطره ی لذت بخش **دار و ندار:** کنایه از تمام سرمایه

زرق و برق داشتن: کنایه از زیبایی ظاهری **دل سوز بودن:** کنایه از مهربان بودن **دل خوشی:** کنایه از شادی اندک

بر سر سفره نشستن: کنایه از مهمان شدن **رنگین بودن سفره:** کنایه از وجود غذاهای مختلف **زبانزد بودن:** کنایه از مشهور

زمین گیر شدن: کنایه از ضعف و درماندگی **دل بستگی:** کنایه از علاقه داشتن **دست و پا شکسته:** کنایه از کم و بیش و ناقص

عرش را سیر کردن: کنایه از شادی فراوان **از دست رفته:** کنایه از از بین رفته **دست یافتند:** کنایه از رسیدن و حاصل کردن

از سر گرفتند: کنایه از آغاز دوباره **در آغوش کشیدن:** کنایه از استقبال کردن **تیر دوختن:** کنایه از شکار کردن

زین و برگ بر گرده نهادن: کنایه از آماده شدن برای سوار کاری و مسافرت و کوچ **دو دل بودن:** کنایه از شک و تردید

بار سفر را بستند: کنایه از آماده شدن برای سفر **سر در گریبان بودن:** کنایه از تحیر و سردرگمی و نامشخص بودن هدف

درخت بیداد را از بیخ و بن بر انداختن: کنایه از نابودی ظلم و ستم **سری به ساوه زدن:** کنایه از رفتن و دیدار کردن

دل گرفت: کنایه از غمگینی **چشم پوشیدن:** کنایه از منصرف شدن **حلقه به در کوفتن:** کنایه از جست و جو و پیگیری

از بانگ ملّی سر در آوردم: کنایه از رسیدن **شاهین بودن و زنبور شدن:** کنایه از اوج قدرت و توانایی و بلند پروازی

به ناتوانی و وابستگی رسیدن/انگل و سربار و خوار شدنو به گوشه ای پناه بردن

تیزبال: کنایه از بلند پرواز **تکان دادن قوم و قبیله:** کنایه از شادمان نمودن

خبر هایی که خوابشان را میدیدم: کنایه از خبرهای خوشی که آرزومند آنها بودم

به آب چشمه دست نمی توان برد: کنایه از سردی آب **ماست را با چاقو می بریم:** کنایه از باکیفیت بودن ماست

پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین ساختن: کنایه از خرمی و سرسبزی **چشم به راه بودن:** کنایه از منتظر بودن

خط و خال انداختن جوجه کبک ها: کنایه از رشد کبک ها **آب و هوای بهشتی:** کنایه از آب و هوای دل نشین

آب خوش از گلوی پایین نمی رود: کنایه از آسایش نداشتن **رنگ آموی، پرنیان شدن:** کنایه از نرم و هموار شدن

پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن **پشت سر گذاشتن:** کنایه از ترک کردن **بال و پر گشودن:** کنایه از شوق داشتن

جهان از شما زیادت دیده ام: کنایه از اینکه از همهی شما باتجربه تر هستم **ملک سلیمان باد است:** کنایه از فانی بودن

بر آب بودن و بر باد بودن: کنایه از نهایت ناپایداری **در عقد بسی داماد بودن:** کنایه از نهایت بی وفایی و خیانت

دل بستن: کنایه از علاقه مندی **خون دل:** کنایه از سختی و غم و اندوه **مرو از راه:** کنایه از اینکه فریب نخور

چشم گشودن: کنایه از دقت زیاد **خیمه زدن:** کنایه از اقامت کردن **خیمه ی انس مزین:** کنایه از اینکه وابسته نشو

از جهان آزاد بودن: کنایه از دل نبستن به دنیا

درس بیستم

روی آوردن: کنایه از رفتن و وارد شدن به جایی **به اقلیم عشق روی آوردن:** کنایه از عاشق شدن

همه آفاق گلستان بینی: کنایه از سرسبزی **به مراد دیدن چیزی:** کنایه از مطابق میل و آرزو بودن

بی سر و پا: کنایه از فقیر و تهی دست **سرگران بودن:** کنایه از بی اعتنایی **پا برهنه:** کنایه از تهی دست و بی چیز

پا بر فرق فقدان گذاشتن: کنایه از والامقامی **کیمیای جان کردن:** کنایه از کامل سوختن و با ارزش نمودن جان

جان گذاختن به آتش عشق: کنایه از عاشق شدن **بی پرده:** کنایه از آشکار در **شب تار بودن:** کنایه از درگمراهی به سر بردن

آفتاب بلند (است) و روز بس روشن (است): کنایه از آشکار بودن **چشم بگشا:** کنایه از دقت نظر

پا به راه نهادن: کنایه از رفتن و آغاز حرکت **مرد راه بودن:** کنایه از توانایی و قدرت و همت داشتن

درس بیست و یکم

ژاژ خاییدن: کنایه از کار بیهوده کردن **پنبه در دهان فشردن:** کنایه از سکوت **حلق بستن:** کنایه از سکوت کردن

دهان دوختن: کنایه از وادار به سکوت کردن **جان سوختن:** کنایه از عذاب فراوان و غم و اندوه

جامه دریدن: کنایه از شدت غم و اندوه **سر نهادن:** کنایه از حرکت کردن

مولانا

عشق بر صورت نه بر روی ستی

هین رها کن عشق های صورتی

خواه عشق این جهان، خواه آن جهان

آنچه معشوق است، صورت نیست آن

چون برون شد جان چرایش رشته ای

آنچه بر صورت تو عاشق گشته ای

صورتش بر جاست این سیری ز چیست؟

عاشقا واجوی که معشوق تو کیست؟

تا بشود عاریتی دیوار یافت

پرتو خورشید بر دیوار تافت

واطلب عشقی که یابد او مقیم

برکلوخی دل چه بندی ای سلیم؟



www.g-alm.ir